بسمه تعالی

۰۹/۱۲/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**ادامه بررسی روایت عبدالرحمن بن أبی عبدالله**

محصّل عرض ما در روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله این بود که آقای صدر می‌فرمایند، ترجیح کتاب از باب ترجیح قطعی الصدور بر ظنی الصدور هست بر این شاهدی ما پیدا نکردیم و چگونه هست استظهاری که ایشان می‌فرمایند این روایت در واقع دو تا مقدمه برای اثبات مدعا در مورد آن وجود دارد اگر کسی این دو تا مقدمه را قبول کند استدلال آن تام است یکی اینکه این روایت کتاب را مرجِّح قرار می‌دهد نه مرجع، چون یک بحث هست که آیا چیزهایی مثل کتاب، احتیاط امثال اینها به عنوان مرجح مطرح هستند یا مرجع اگر ما گفتیم کتاب مرجع هست ممکن است تو قطعی الصدور هم این حرف بیاید هر دو قطعی الصدور هستند ولی به دلیل اینکه از سایر جهات قطعی نیستند با همدیگر تعارض پیدا کرده و کنار گذاشته شده، و کتاب مرجع می‌شود طبیعتاً این هم با قطعی الصدور بودن هم سازگار هست پس مقدمه اول اینکه باید بگوییم اینجا کتب مرجح هست نه مرجع، مقدمه دوم اینکه بعد از اینکه کتاب مرجح بود مرجحیت کتاب به جهت طریقی هست نه موضوعی اگر ما گفتیم مرجحات به جهات موضوعی هست خوب طبیعتاً کتاب می‌تواند به دلیل اینکه کتاب خدا است و خداون سبحان می‌خواهد کتاب او در جامع رواج پیدا بکند در این جور جاها که از جهات دیگر مساوی هستند روایت موافق کتاب را ترجیح داده‌اند اگر این دو مقدمه تمام شد ظاهر این است که ترجیح صدوری است بعید نیست و من نمی‌خواهم خیلی انکار کنم این روایت را ما ظهور بدهیم بر اینکه ترجیح خبر قطعی بر خبر غیر قطعی هست یعنی در خصوص قطعی الصدورها نیست در مورد غیر قطعی الصدورها هم این شامل می‌شود.

پرسش: ظهور کدام بیشتر است... پاسخ: مقدمه اول شاید ظهورش قویتر باشد یعنی در مرجح بودنی که ظاهر آن ایست که می‌خواهد مرجح ذکر کند نه اینکه این دو تا را کنار بگذارد و آن را مرجع قرار دهد ظاهر «فخذوه» این است که خود روایت را اخذ کنید یعنی ظاهر اخذ روایت، اخذ روایت «بما انّه حجةٌ» هست اخذ روایت نه به خاطر اینکه این کتاب با آن کتاب مطابق هست آن کتاب هست نه در مقدمه اول ظهور آن مشخص هست اما مقدمه دوم اینکه جنبه موضوعی دارد یا طریقی آن خیلی قطعی نیست ولی بعید نیست در این جور چیزها ما بگوییم ظاهر اینها این است که جنبه موضوعییت ندارد و جنبه طریقیت دارد من مستبعد نمی‌دانم ظهور روایت را در مورد غیر قطعیین هم این روایت وارد شده است.

اما روایت بعدی روایت محمد بن مسلم هست «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ

قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ یَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا یُتَّهَمُونَ بِالْکَذِبِ فَیَجِی‌ءُ مِنْکُمْ خِلَافُهُ؟ قال: «إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن» البته اینجا خزّاز نوشته که خرّاز درست هست البته خراز و خزاز لقب داریم ولی ابی ایوب آنطوری که از خط شیخ نقل شده خراز هست. آقای صدر می‌‌فرماید این روایت را کانّه مفروغ عنه گرفته است روایت غیر متهم بالکذب مقبول هست سوال این است روایتی که حجت هست بنابراین لازمه حجیت این هست که کانه از طرف شارع مقدس صادر شده باشد پس چطور می‌شود بر خلاف آن مطلبی که کانه حجت شرعی است کلامی از شما صادر شود خوب استدلال به این روایت به نظر می‌رسد ناتمام است چون در لایتهمون بالکذب یک موقع مراد این است که متهم به کذب در نوع موارد نیستند یعنی در نوع موارد راست می‌گویند بنابراین آنکه در نوع موارد راست می‌گوید شارع قول او را در این مورد حجت قرار داده است که در این مورد هم متهم کذب نیست، یک موقع هم این است لا یتهمون بالکذب مراد این است که در خصوص این خبر لایتهمون بالکذب می باشد یعنی اشخاص مطمئن هستند متهم به کذب آنها را قرار نمی‌دهند و اتهام به کذب به آنها نمی‌زنند مطمئن هستند که در این مورد راست می‌گویند پس بنابراین وقتی شخص راست می گوید بحث حجیت تعبدیه نیست چون متهم به کذب نیستند پس راست می‌گویند راست گفتن چطور می‌شود شما در مورد حدیثی که مطمئناً از پیامبر صادر شده مطلب بگویید واین معنا از معنای قبلی خیلی روشن‌تر است معنای قبلی این است که می‌گوید چطور می‌شود یک خبری که حجت باشد شما بر خلاف او بیان کنید حالا می‌گوید ممکن است دلالت در این مورد خاصی ما بر خلاف آن گفتیم آن خبر دیگر حجت نباشد یک جواب واضحی دارد وآن این است که حجیتش حجیت همیشگی نمی‌باشد جایی که حجیت اخبار واحد در صورتی است که صریحا از ما بر خلاف او وارد نشده باشد ولی اگر لایتهمون بالکذب را به این معنا گرفتیم یعنی در خصوص این مورد متهم به کذب نیستند ایجا بحث حجیت تعبدیت که نیست اینجا بحث این است ما قطع داریم که این مطابق با واقع است چطور می‌شود شما بر خلاف قول پیغمبر بیان کنید امام علیه السلام هم می‌فرمایند حدیث هم می‌تواند نسخ شود یعنی اگر حدیثی ینسخ کما ینسخ القرآن باشد ععنی حدیث پیغمبر هم می‌تواند نسخ شود همچنان که نسخ قرآن مطرح باشد یا «إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن» حدیث هم می‌تواند حدیث را نسخ کند کلام کانّه حدیث هست و حدیث را نسخ کند و من یُنسخ را بیشتر می‌پسندم چون حدیث معمولاً در اصطلاحات آن دوره به قول پیغمبر اطلاق می‌شد می‌گوید کلام پیامبر که حدیث هست آن کلام هم صلاحیت نسخ شدن را دارد حالا بحث سر این نیست که ائمه نسخ کنند بحث این هست که آن حدیث می‌تواند منسوخ باشد (از پیغمبر مطلبی را نقل کرده‌اند که منسوخ بوده است) خود پیغمبر هم ممکن است ناسخش را آورده باشد نمی‌خواهیم بگوییم که ناسخ حتما باید از ائمه علیه السلام باشد «یجیءُ منکم خلافه» یعنی شما حدیث را که نقل کرده‌اید ناسخ بوده و آنها که حدیثی را نقل کرده‌اند منسوخ بوده است بنابراین منافاتی با این مطلب ندارد تقدیر این روایت اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. اینه روایتهایی بود که آقای صدر نقل کردند.

آقای حائری در حاشیه دو تا روایت دیگری را ضمیمه کرده‌اند ویکی از آن دو تا روایت، یکی مرسله احتجاج لطّبرسی هست «مَا رُوِیَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا ع تَجِیئُنَا الْأَحَادِیثُ عَنْکُمْ مُخْتَلِفَةً قَالَ مَا جَاءَکَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَحَادِیثِنَا فَإِنْ کَانَ یُشْبِهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَلَیْسَ مِنَّا قُلْتُ یَجِیئُنَا الرَّجُلَانِ وَ کِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِیثَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَیُّهُمَا الْحَقُّ فَقَالَ إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ بِأَیِّهِمَا أَخَذْتَ‌«اینجا استدلال به این روایت که دو قطعه‌آن را ممکن است ما استدلال کنیم یکی به قطعه صدر آن «تَجِیئُنَا الْأَحَادِیثُ عَنْکُمْ مُخْتَلِفَةً قَالَ مَا جَاءَکَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَحَادِیثِنَا فَإِنْ کَانَ یُشْبِهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَلَیْسَ مِنَّا» با این تقریب اینکه می‌گوید اگر مطابق کتاب بود یعنی‌شبیه به کتاب بود اما هست و اگر نبود از ما نیست، این باید مفروض احادیث قطعی الصدور باشد که شارع تعبداً بگوید از ما هست یا نیست، والا آنکه قطعی الصدور باشد آن معنا ندارد که بگ. ید از ما هست یا نیست آن قطعاً از ائمه هست مجرد اینکه مضمون یک روایت مطابق حکم الله نیست مثلاً تقیتاً صادر شده است ظاهر «منّا» این هست که خود این الفاظ و خود حدیث از ما هست یا نیست اما اینکه مفاد این حدیث حکم الله هست یا نیست، آن در خلاف ظاهر هست اینکه قطعاً از ائمه معصومین علیه السلام صادر شده را و لو تقیتاً را بگوییم منا نیست و تقیتاً صادر شده است و لو صدور آن بیان حکم واقعی نباشد پس ظاهر این روایت در مورد غیر قطعی الصدورین هست بنابراین معلوم هست که غیر قطعی الصدورین هم حجت هستند که ای جور اینها را معارض فرض کرده است استدلال دوم به ذیل روایت هست «الرَّجُلَانِ وَ کِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِیثَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَیُّهُمَا الْحَقُّ» کانّه می‌خواهد بگوید وثاقت موضوع هست برای حجیت و از آن استفاده می‌شود قول مطلق ثقه حجت هست، به نظر می‌رسد هیچ یک از ود قطعه قابل استدلال نیست اما استدلال صدر روایت خوب است لو لا اینکه شبیه این روایت روایت دیگری از حسن بن جهم وارد شده باشد و ما اگر مطمئن باشیم که این دو تا روایت یکی هست آن وقت مشکل می‌شود به این دو روایت تمسک کنیم «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ: إِذَا جَاءَکَ الْحَدِیثَانِ الْمُخْتَلِفَانِ فَقِسْهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ أَحَادِیثِنَا، فَإِنْ أَشْبَهَهُمَا فَهُوَ حَقٌّ، وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَهُوَ بَاطِلٌ. » تعبیر منّا ندارد و «حَقٌّ بَاطِلٌ» دارد حق و باطل ممکن است روایاتی که از ائمه معصومین علیه السلام هم حتماً صادر شده باشد ما بگوییم این حق و باطل در مورد آن مطرح است مگر شما اینطور مطرح کنید فَقِسْهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ أَحَادِیثِنَا مراد از این احادیثنا چیست؟ مراد از احادیثنا احادیث قطعی الصدور هست پس بنابراین مفروض اینها باید احادیث غیر قطعی الصدور باشد بنابراین این خودش مفروض این است عرضه‌ای بر احادیث حدیث غیر قطعی الصدور را بر احادیث قطعی الصدور عرضه می‌کندآن را هم ممکن است کسی بگوید نه حدیث قطعی الصدور بلکه حدیثی که از همه جهت قطعی الصدور است. (هم قطعی الدلالة، قطعی الجهة) احادیثی که از هر جهتی مسلم باشد. پرسش: شارع چرا بحث حق و باطل را مطرح می‌کندعرضه به احادیث ما بکنید اگر مثل آنها بود حق است... پاسخ: عیب ندارد این شاهد نیست، مراد اصلاً جهت صدوری است می‌گوید اگر حدیثی مشابه حدیث قطعی الصدور هست، آن حدیث حق است ولی این احتمالی که

مراد به احادیثنا، احادیث قطعی من جمیع الجهات باشد باعث می‌شود که این را نشود به آن استدلال کرد. حالا اگر کسی استظهار آن این باشد که مراد از احادیثنا احادیث قطعی الصدور هست می‌شود به این روایت استدلال کرد ولی به نظرم مشکل هست.

اما ذیل روایت، یک مطلبی را من در بحث تعادل و تراجیح مطلبی را در ذیل این حدیث گفته‌‌ام آقای روحانی در منتهی الاصول گفته‌اند که این روایت در مورد روایت قطعی الصدور هست نه در مورد روایتهای ظنی الصدور بنابراین قابل استناد نیست ایشان توضیح نداده‌اند که چطوری این در مورد روایت قطعی الصدور هست ما توضیح دادیم که کلمه ثقه گاهی اوقات مراد ثقه در نوع موارد هست گاهی ثقه اطمینان بخش، ولی این اطمینان بخش آیا مراد این هست که در نوع اخبارات اطمینان بخش هست یا در خصوص این مورد بحث اطمینان بخش هست؟ اگر این استدلال به این روایت در صورتی صحیح هست که مراد ا ثقه در نوع موارد باشد ولی اگر ثقه در خصوص این مورد باشد یعنی کسی که قطع داریم و اطمینان به این داریم که خبر آن مطابق با واقع هست بنابراین بخصوص اگر ثقه به معنای صدوق هم باشد که معمولاً آقایان ثقه را به معنی صدوق معنا می‌کنند آن هم ممکن است صدوق در خصوص این خبر باشد نه صدوق در نوع موارد حالا ثقه‌ای که به معنای صدوق هست را کسی مدعی باشد که مراد از صدوق، صدوق در نوع موارد هست در ثقه که به معنای اطمینان بخشی هست دیگر اطمینان آن خیلی مستبعد هست که کسی این احتمال را بدهد الان این عبارت را شما هم به کار میبرید و می‌گویید: از آدم مورد اعتمادی شنیدم که چنین چیزی را می‌گفت مورد اعتمادی را یعنی چه یعنی اطمینان دارم که این مطلب همانطوری هست که این آقا گفته است مورد اعتماد در خصوص این مورد هم مورد اعتماد هست نه اینکه در سایر موارد مورد اعتماد هست بنابراین از این جهت این روایت قابل استناد نیست این تقریب این هست که این احتمال دارد یا بگوییم ظاهر ثقه این هست که ثقه ای در خصوص مورد هست یا لااقل این احتمال که مراد از ثقه، ثقه ای در خصوص مورد باشد باعث این می‌شود که روایت صلاحیت استدلال نداشته باشد در خصوص این روایت یک قرینه‌ای وجود دارد آن قرینه باعث می‌شود‌که اگر در جاهایی دیگر هم اگر ما ثقه را به معنای ثقه در خصوص مورد نگرفتیم اینجا باید ثقه را ثقه در خصوص مورد بگیریم اینجا در فقره دوم در کلام سائل کلمه ثقه اخذ شده اگر مراد از ثقه در نوع موارد باشد ثقه در موارد شرط نوعیت اصل خبر است اینجا نباید این قید را اخذ کنم یجیئنا الرجلان و کلاهما الثقه این از اول مفروض است تجیعن الاحادیث عنکم مختلفه ظاهرش این است احادیثی هستند که اگر مختلف نبودند حجت بودند احادیثی که اگر مختلف نباشند حجت باشند باید از ثقه وارد شده باشند احادیث غیر ثقه که حجت نیستند پس بنابراین اصل ثقه بودن در اصل روایت مفروض است ثقه بودن به معنای کسی که در نوع موارد ثقه است ثقه‌ای که اینجا اخذ می‌شود یک معنای خاصی بر ثقه دارد یعنی در این مورد خاص روایت هم ثقه هستند یکبار دیگر روایت را می‌خوانم معنای آن خیلی روشن می‌شود سوال این است تجیعن الاحادیث عنکم مختلفه احادیث مختلف از شما برا یما روایت می‌شود امام علیه السلام می‌فرماید:

اگر مطابق کتاب الله و احادیث ما بود آن از ماست اگر مشابه آنها نبود آن از ما نیست راوی می‌گوید که گاهی اوقات هست دو نفری که هر دو ثقه هستند مطمئن هستیم که روایت از شما هست ثقه هستند یعنی قول آنها اطمینان بخش است دو حدیث مختلف را نقل می‌کنند که ما مطمئن هستیم که از شما هست پس منا و لیس منا که قبلا فرمودید نمی‌شود مطرح شود منا و لیس منا در صورتی هست که احتمال داشته باشد صادر شده باشد احتمال داشته باشد صادر نشده باشد یجیئنا الرجلان وکلاهما ثقه هستند جایی که قطعی الصدور باشند به حدیثین مختلفین فلا نعلم ایهم الحق آن وقت قطعی الصدور بودن منافات با این ندارد که ما حق بودن آن را نمی دانیم قطعی الصدور هست ولی ممکن است ازجهات دیگر قطعی نباشد در نتیجه شک داریم که کدام یکی از اینها مفادش مطابق واقع هست به خصوص بحث جهت صدور و امثال اینها دقیقا با قطعی الصدور بودن با سیاق و امثال اینها خیلی خوب وفق می‌دهد « فقال: إذا لم تعلم فموسع علیک بأیهما أخذت». در بحث تخییر این مطلب را اشاره کردم این روایت صرف نظر از بحث ارسال سندی اش دلیل بر حجیت هست اینکه تخییر را به عنوان یک اصل به طور مطلق قرار داده باشد دلیل نیست این فقط در خبرین قطعیتین، قطعی الصدور دلیل هست بنا بر این منافاتی با این ندارد که مثلا مرجحات دیگری ما داشته باشیم و با مرجحات صدوری دیگر منافات دارد برای تقدیر این روایات بحث ما ذیلش مربوط نیست صدرش به توجه خود آن دلالتش خوب هست اگر کسی مطمئن شود که این همان روایت حسن ابن جهم هست بعید نیست اینکه بگوییم ما مطمئن هستیم که این همان روایت نیست مشکل هست و در نتیجه نمی‌شود در این خصوصیات فهو منا فلیس منا به این ویژگی های آن ما ‌بتوانیم استشهاد کنیم چون در واقع اصل اینکه این روایت‌ها نقل به معنا نشده‌اند و امثال اینها و بتوانیم به الفاظ آن تمسک کنیم بر‌اساس انسداد صغیر هست و نتیجه انسداد صغیر این است که ما به این الفاظ می‌توانیم تمسک کنیم ولی در‌جایی که امارات معتبر ولو امارات غیر معتبر بر این باشد که این الفاظ، الفاظ اصلی حدیث نیست یعنی زمینه این مطلب مطرح باشد این الفاظ، الفاظ حدیث نباشد که ما نحن فیه هم از آنهاست مشکل هست که ما بتوانیم به این الفاظ تمسک کنیم جایی که نقل دیگری وجود دارد که خیلی قوی هم هست که این دو نقل ها یک روایت باشد و امثال اینها. البته شما نگویید روایت حسن الجهم عبد الصالح است که عبدالصالح مراد امام موسی کاظم علیه السلام هست یکی عن الرضا علیه السلام هست این احتمال دارد ابالحسن بوده باشد عن ابالحسن علیه السلام را بعضی‌ها امام کاظم علیه السلام تلقی کرده‌اند، بعضی‌ها امام رضا علیه السلام تلقی کرده‌اند هر دو تا اینها تفسیر ابالحسن علیه السلام باشد حسن الجهم هم از امام رضا علیه السلام که قطعا روایت دارد و خیلی هم زیاد هست ولی از امام کاظم علیه السلام چقدر روایت داشته باشد مشکل طبقه ای ندارد که روایت کند ولی روایت های زیاد دارد، چقدر دارد اینها را خیلی یادم نیست. این روایت با این مشکل مواجه هست که مقداری استدلال به این روایت مشکل می‌گردد. اینها چون مرسله هستند قابل تصحیح نیست.

 روایت بعدی روایت مرسله حارث ابن المغیره عن ابی عبدالله علیه السلام هست که باز در احتجاج وارد شده: «قَالَ إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ حَتَّی تَرَی الْقَائِمَ فَتَرُدَّهُ عَلَیْهِ‌» در مورد این روایت بحثی مطرح است که اصلا این روایت جزء اخبار علاجیه هست یا نیست؟ مراد از این «سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» چیست؟ می‌گوید اگر به نحو انحلالی است یعنی اگر از کسی روایتی شنیدی که ثقه بود این روایت آن حجت است قبل از اینکه وارد این بحث شوم در بحثی در مورد واژه القائم هست که مراد امام زمان علیه السلام هست که در بعضی از روایت القائم بالسیف از آن تعبیر می‌شود؟ یا مراد من یقوم القائم بامر الامام هست؟ هر دو اصطلاح در روایت وارد شده است و بعضی از مواقع به معنی امام زمان خاص نه حضرت حجت علیه السلام در مورد آن هم به کار می‌رود، و اینکه این روایت بعید نیست مراد از القائم همین معنا باشد که آنجا بحث کرده‌ایم آیا این روایت از ادله اخبار علاجیه هست یا بر اصل حجیت اخبار را دلالت می‌کنداگر گفتیم ای اصل حجیت خبر را دلالت می‌کندبه معنای این است که اذا الحدیث من الثقه حجةٌ مگر اینکه خدمت امام علیه السلام برسد حجیت آن تا زمانی هست که شما از امام سوال نکرده‌اید و الا اگر سوال کنید و امام علیه السلام بگوید غلط هست از حجیت می‌افتد، آیا این دلیل بر حجیت خبر کلِ ثقةٍ هست یا نیست؟ اصل تقریب را هم بگویم اینکه ممکن است شما بگویید اینجا مراد از ثقه، ثقه در خصوص این مورد نیست چون اگر ثقه در خصوص مورد باشد دیگر توهم اینکه این حجت نباشد نیست یعنی ما یقین داریم امام علیه السلام این مطلب را فرموده است اینکه امام علیه السلام این مطلب را فرموده است در اعتبار آن بحثی نیست امام علیه السلام بفرماید موثق علیک می‌توانید شما اخذ کنید کانّه خود شما مستقیم از خود امام نمی‌فهمید این توهم عدم حجیت هست که امام علیه السلام بفرماید این حجت است این می‌خواهد بگوید اگر راوی این روایت ثقه بود و لو شما یقین ندارید این صادر شده ولی مجرد وثاقت در نوع موارد اماره است در خصوص این مورد هم این خبر راوی مطابق با واقع و حجت هست، از این جهت من انکار نمی‌کنم که ثقه در این روایت، ثقه به معنای مستبعد هست اگر در مقام معنای مرجحیت باشد این بحثث دیگری دارد که بعداً عرض می‌کنم از این جهت اشکالی نیست ولی «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ» شرط اینجا «اصحابک» هست یعنی امامی باید باشد اصحابک ظاهرش امامی بودن هست و غیر امامی داخل نمی‌شود.

پرسش: مرسله چه کسی بود... پاسخ: الحارث بن مغیره

«إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» این در مورد غیر امامی نمی‌شود به آن استشهاد کرد حالا صرفنظر از اینکه کلمه ثقه آیا از آن عدالت استخراج می‌شود یا نه با بعضی تقریباتی که قبلاً عرض می‌کردیم می‌گفتیم از ثقه عدالت هم استفاده می‌شود اگر آن را هم ضمیمه کنیم ممکن است بگوییم این برای خبر مطلق ثقه به معنای متاخر که صدوق هست نمی‌شود به استدلال کرد چون ممکن است ثقه در مورد کردار وگفتار باشد که لازمه وثاقت در کردار این هست که شخصی عادل باشد حالا آن جهت عدالت را کنار بگذاریم جهت امامی بودن آن «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ» صریح هست.

 پرسش: ؟؟؟... پاسخ: یکی از معنای اصحاب این است که کسی که شاگرد تو هست این مراد نیست که شاگرد تو، اصلاً اصطلاح اصحابنا یعنی امامی این به این معنا باشد نمی‌شود به آن استدلال کرد و احتمال هم باشد نمی‌شود به آن استدلال کرد، حالا این در صورتی بود که اصل حجیت خبر باشد اگر مراد از این روایت اصل حجیت نباشد مراد ترجیح است «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» که ما در جای خود گفتیم ظاهراً مراد این است ظاهر این روایت این است که کُلُّهُمْ ثِقَةٌ وثاقت کل دخالت دارد در این حکم و حکمی است که همه باید ثقه باشد یعنی نه اینکه از هر کسی اخذ کردیم آن شخص خاص کلهم یعنی همه آن اصحاب ثقه باشد و در شرط حجیت خبر، وثاقت کل دخالت ندارد چیزی که هست می‌گوید اگر دو تا حدیث شنیدی که هر دو طرف آن کل راویان این طرف وآن طرف ثقه بوذند این حکم ثابت است نسبت به به اخبار علاجیه وثاقت الکل دخالت دارد چون وثاقت الکل شرط اصل حجیت کلاالخبرین هست تا موضوع تعارض ایجاد بشود اگر کلهما ثقه نباشند اصلاً حجیت ندارند هر دو حجت نیست که داخل در موضوع تعارض باشند ما آنجا عرض می‌کردیم ظاهر این روایت این هست که مربوط به اخبار علاجیه هست و اینکه مال اصل خبر باشد خلاف ظاهر است اگر این مربوط به اخبار علاجیه باشد کلهم ثقه ممکن است ثقه در خصوص خبر باشد و مراد این هست که دو تا روایت قطعی الصدور وارد شد یا اطمینان الصدور، قطعی که اینجا به کار میبرم در این بحثها اعم از قطع حقیقی و قطع عرفی که اطمینان باشد اگر دو تا روایت اطمینانی الصدور وارد شد این دو تا روایت «فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ حَتَّی» مراد از این می‌تواند اطمینانی الصدور باشد اینجا دیگر آن بیانی که قبلاً عرض کردیم که این مستبعد هست که در موضوع حجیت وثاقت راوی را در خصوص این مورد را اخذ کردیم چون این بحث حجیت نیست اختلاف دو روایت و بحث مرجحیت هست آن هم ممکن است حجیت تعبدیه نباشد بلکه حجیت وجدانیه، حجیت عقلاییه‌ای باشد که اخبار قطعی الصدور یا موثوق الصدور داشته باشد محصل این روایت این می‌شود که اگر دو تا روایت دارید و اطمینان دارید که هر دو صادر شده است اینجا اختیار دارید به هر کدام خواستید عمل کنید همان مضمونی که ما در مورد ذیل روایت حسن بن جهم می‌گفتیم عین همان روایت می‌شود که مراد می‌تواند مرجح بودن تخییر در خصوص خبرین قطعی الصدور باشد مثل این روایت اصلاً ربطی به بحث ما ندارد.

 پرسش: بالاخره نوعاً اطمینان می‌آورد یا نمی‌آورد اخبار ثقه... این اخبار چگونه بوده است؟ پاسخ: نوعاً اطمینان می‌آورد و در همان موارد نوعی که اطمینان می‌آورد با آن کار دارم و با مورد نادرش کاری ندارم و در نوع موارد اطمینان می‌آورد پس در همه موارد باید حجت باشد. این روایت هم به نظر می‌رسد اصلاً ربطی به این بحث ما ندارد. مرحوم شیخ هم در رسایل یک تعبیری دارد اینکه می‌گوید از مجموع این روایت حجیت خبر فقط خبر موثوق الصدور استفاده می‌شود موثوق الصدور یعنی اطمینانی ما البته با تقریباتی که کردیم گفتیم نه اختصاص به خبر اطمینانی ندارد ولی این روایت‌هایی که هست دالّ بر خبر چیز نیست محصل عرض ما در روایت تا اینجا

این هست که اولاً اکثر این روایات که آقای صدر هم تمسک کرده‌اند، اکثر این روایات دلالت ندارد آنهایی هم که دلالت دارد مثلاً ما دلالت مقولبه عمر بن حنظله را پذیرفتیم روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله را عرض کردیم بعید نیست بپذیریم این روایتها اولاً آنقدر زیاد نیست حالا کسی با این مقدار اطمینان پیدا کند به حجیت، خیلی روایتهای زیادی نیست که ما از آنها بخواهیم حجیت را استفاده کنیم ولی ما از آن دسته‌ای روایت‌هایی که آقای صدر حجیت آن را تمام ندانست ما بعضی از آنها را حجت دانستیم، اینکه مجموعاً بتوان حجیت خبر امامی عدل ضابط را استفاده کرد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»